

۱۳۸۳۳۴۶

برگزیده اشعارهای حماسی شاهنامه فردوسی

## داستان سودابه و سیاوش

ابوالقاسم فردوسی

ترجمه و کوشش احمد پشت سیمین



۲۳۲۶۵۶۱  
برشنامه فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. عنوان قراردادی: شاهنامه برگزیده.  
عنوان و نام پندار: داستان سودابه و سیاوش / تألیف ابوالقاسم فردوسی؛ به  
کوشش ا-مد پدات سیم. مشخصات نشر: تهران: بورس کتاب بهزاد، ۱۳۹۴.  
مشخصات صهری: ۱۱۰. شابک: ۶-۱۱-۷۹۴۲-۶۰۰-۹۷۸. وضعیت  
فهرست نویسی: فیبا. فروست. گزیده اشعارهای حماسی شاهنامه فردوسی: شعر  
فارسی قرن ۴. شناسه ارده: کتابت سیمین، ا-مد، ۱۳۴۳. گردآورنده. رده بندی  
کنگره: ۱۴۱۳۹۴ش/ D1R۴۴۹۱ بنام دیویی: ۲۱/۸۱. شماره کتابشناسی:  
۴۰۵۹۱۰

برگزیده اشعارهای حماسی شاهنامه فردوسی

داستان سودابه و سیاوش

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: احمد پشت سیمین

اشر: انوارات بورس کتاب بهزاد

توبه چاپ اول - ۱۳۹۴

تیراژ: ۵۰۰ عدد

شابک: ۶ - ۱۱ - ۶۰۳ - ۶۰ - ۹۷۸

قیمت: ۳۰۰ ریال



میدان انقلاب، خیابان وحید نظری، بین قنبرآزی و ۱۳ فروردین، پلاک ۴

تلفن: ۶۶۹۵۵۲۱۳

## فهرست

|    |                                      |
|----|--------------------------------------|
| ۹  | مقدمه                                |
| ۱۹ | رفتن گیو به توران به جستن کیخسرو     |
| ۲۳ | یافتن گیو کیخسرو را                  |
| ۲۸ | رفتن گیو و کیخسرو به سیاوشگرد        |
| ۳۰ | گرفتن کیخسرو بهزاد را                |
| ۳۴ | رفتن فرنگیس با کیخسرو و گیو به ایران |
| ۳۵ | گریختن کلباد و نستیه از بر گیو       |
| ۳۹ | آمدن پیران از پی کیخسرو              |
| ۴۱ | جنگ پیران با گیو                     |

- گرفتار شدن پیران در دست گیو ..... ۴۲
- رها کردن فرنیس پیران را از گیو ..... ۴۵
- یافتن افراسیاب پیران به راه ..... ۴۷
- گفت و گوی گیو با پیران ..... ۵۰
- گذشتن کیخسرو از جیحون ..... ۵۲
- رفتن کیخسرو به اصفهان ..... ۵۶
- رسیدن کیخسرو نزد کاووس ..... ۵۹
- سرپیچی کردن طوس از کیخسرو ..... ۶۱
- خشم کردن گودرز با طوس ..... ۶۴
- رفتن گودرز و طوس پیش کاووس از بهر پادشاهی ..... ۶۵
- رفتن طوس و فریبرز به دژ بهمن و کام‌نایافته بازآمدن ..... ۶۸
- رفتن کیخسرو به دژ بهمن و گرفتن آن ..... ۷۰
- بازآمدن کیخسرو به فیروزی ..... ۷۴

- بر تخت شاه نشانیدن کاووس خسرو را ..... ۷۶
- بازگشتن رستم به زابلستان ..... ۷۸
- داستان سیاوش ..... ۸۰
- داستان مادر سیاوش ..... ۸۲
- زادن سیاوش از مادر ..... ۸۵
- بازآمدن سیاوش از زابلستان ..... ۸۸
- عاشق شدن سودابه بر سیاوش ..... ۹۱
- آمدن سیاوش به نزد سودابه ..... ۹۴
- آمدن سیاوش بار دوم به شبستان ..... ۱۰۰
- رفتن سیاوش بار سوم در شبستان ..... ۱۰۵
- قریب دادن سودابه کاووس را ..... ۱۰۷
- گذشتن سیاوش بر آتش ..... ۱۱۱

### مقدمه

ابوالقاسم فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس تازه دمیدن به زبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایران زمین است. و دیگر سرایندگان و گویندگان ما در این هنر به پایه او نمی‌رسند استادی به بزرگی تاریخ که دریچه‌ای به جهان ادبیاتمان گشود هم او بود که پارسی را زنده کرد و با شیوایی سخن، ادبیات ما ماندگار کرد. تا آنجا که آوازه‌اش تا کرانه‌ها پیچید. فردوسی یکی از ستارگان در آسمان ادب فارسی و از مفاخر نام آور ملت ایران است و به سبب همین عظمت مقام و مرتبت، زندگی او مانند سایر بزرگان درجه اول ایرانی با افسانه‌ها و روایات مختلف آمیخته شده در حاشیای ذهن بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهول است و آنچه بر ما معلوم است، اندکی از

بسیار است. تولد او در سال ۳۲۹ در قریه باژ از ناحیه طبران طوس بوده یعنی همان جا که امروزه آرامگاه اوستا، فردوسی مردی وطن پرست و در میهن پرستی استوار بود. این مطلب را می توان در بسیاری های شاهنامه و خصوصاً از شور و عشق فردوسی که در ستایش ایران و نژاد ایرانی است به خوبی آشکار است یافت بطوریکه سی و پنج سال برای سرودن شاهنامه رنج می برد و تمام دایمی خود را از دست می دهد و در پایان عمر تهدیدست می شود چرا که عشق به ایران و ایرانش تا آنجا در وجودش رسوخ کرده بود که بر آن شد تاریخ میهن خود و افتخارات گذشته آنرا در خطر نیستی و فراموشی می دید احیا کند و بتواند از بلاغت و فصاحت معجزه آسار شیوایی سخن خود بهره مند شود و آن را از زوال و فراموشی برهاند. و باید گفت که در این راه خدای کریم تا آنجا که حتی در مرگ پسرش از ادامه کار باز نایستاد تا شاهنامه را همانگونه که از نامش بر می آید جاودان نماید، برای ایرانی که می خواست جاودان بماند. زبان از گفتن هر آنچه در این سال بر او گذشته قاصر است باشد که پاسش «بداریم این دردانه تاریخ را». فردوسی از تاریخ بیگانه خود و از داستانها و افسانه ها و تاریخ ایران اطلاع و یا به داشتن آنها شوق و علاقه داشت و به بیت خانوادگی وی



را بر این داشت که بدون مشوق و محرک، خود به این کار عظیم دست زند. در حالیکه تذکره‌نویسان در شرح حال بررسی نوشته‌اند: که او به تشویق سلطان محمود به نظم شاهنامه پرداخت و مدت این اشتهار آن است که نام محمود در نسخ موجود شاهنامه، که دومین نسخه شاهنامه فردوسی است، به سطر خود شاعر گنجائیده شده، نسخه اول شاهنامه که مختصر بود به منظوم ساختن متن شاهنامه ابومنصوری، موقعی آغاز شده بود، که ۱۹ سال از عمر دولت سامانی باقی بود و اگر نداشتی تقدیم منظومه خود را به پادشاهی لازم می‌شمرد ناگزیر به درگاه آل سامان که حریف این گونه کار بود، روی می‌نمود و به هر حال نمی‌توانست در آن تاریخ به درگاه سلطانی که هنوز روی کار نیامده بود بشتابد. محمود، ترک زاد غزنوی نه تنها در شاهنامه استاد طوس تأثیری نداشت بلکه تنها کار او قصد قتل گوینده آن به گناه دوست داشتن نژاد ایرانی و اعتقاد به تشیع بود.

### نظم داستانهای حماسی:

فردوسی ظاهراً در اوان قتل دقیقی حدود «۳۶۹ - ۳۷۶» به نظم داستانهای مشغول بوده

و بعضی از داستان‌ها که منفردند «بیژن و گرازان»، را باید در رأس همه قرار داد. داستان بیژن و گرازان یا رزم بیژن و گرازان و یا داستان «منیژه و بیژن»، از داستانهای مشهور قدیم بود که غیر از فردوسی از بعضی از شعرا و دیگر عهد غزنوی نیز اشاراتی از آن دیده می‌شود و این ابیات منوچهری یکی از آنها است:

شبی چون چاه بیزن ننگ و تارک      چو بیژن در میان چاه او من  
 ثریا چون منیژه بر سر چاه      دو چشم من بر او چون چشم بیژن  
 و در یک قطعه منسوب به فردوسی نیز اشاراتی به داستان بیژن می‌بینیم:

در ایوان‌ها نقش بیژن هنور      بر زندان افراسیاب اندر است

و این بیت اخیر از شهرت فراوان داستان بیژن و گرازان حکایت می‌کند تا بدانجا که تصاویر آنها را در ایوان‌ها و بر دیوار خانه‌ها نیز نقش میکردند. بررسی بنابر آنچه از تحقیق در سبک کلام وی در داستان بیژن و گرازان برمی‌آید، این داستان را در ایام جوانی ساخته بود. یکی از دلایل این مدعا استعمال الفهای اطلاق فراوانی است که زیاده از لزوم در این داستانها مشاهده گردیده و دلیل آن است که فردوسی چنانکه در مکرر مراد شاهنامه دیده

می‌شود، هنوز به نهایت پختگی و استادی و مهارت نرسیده بود. برای مثال در نود بیت از یک قسمت این داستان ابیات زیر دارای الفهای اطلاقیت:

|                           |                            |
|---------------------------|----------------------------|
| به پیچید بخت خویش بیژنا   | که چون رزم سازم برهنه تن   |
| ز تورانیان من بدید سنجرا  | ببرم فراوان سران را سرا    |
| به پیمان جدا کرد او خجرا  | به چربی کشیدش به بند اندرا |
| چو آمد به نزدیک شاه اندرا | گو دست بسته برهنه سرا      |
| یکی دست بسته برهنه تن     | کس را ز پولاد پیراهنا      |
| نبینی که این بدکنش دیمن   | زونی سگالد همی برهن        |

یعنی ده درصد ابیات با قافیه‌هایی که الف‌های زائد در استعمال شده و این وضع در اشعار فردوسی کمتر مشهود است. تاریخ شروع نظم آهنگاه در دست معلوم نیست ولی از چند اشاره فردوسی می‌توان تاریخ تقریبی آن را معین کرد. شروع کار فردوسی حدود سال‌های ۳۷۵ - ۳۷۱ هجری می‌باشد.

فردوسی از امرای نزدیک کسی را لایق آن نمیدانست که اثر عظیم و جای‌دان خود را بدو

تقدیم کند و همواره در پی بزرگی می‌گشت که سزاوار آن اثر بدیع باشد و سرانجام محمود غزنوی بزرگترین پادشاه عصر خود را یافت.

|                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| من ایر نامم رخ گرفتم به فال | همی رنج بردم به بسیار سال   |
| ندیدم سواران و خشیده‌یی     | پگاه کیان بر درخشنده‌ای     |
| همه‌ایسن سخن برداشتن نبود   | جزاز و خامشی هیچ درمان نبود |
| به جایی نبود هیچ پیدایش     | جزاز نام شاهی نبود افسرش    |
| که اندر خور باغ باستان      | اگر نیک بودی بشایستی        |
| سخن را نگه داشتم سال بیست   | چون تا سازوار این گنج کیست  |
| جهاندار محمود با فر وجود    | که مرا کند ماه و کیوان سجد  |
| بیامد نشت از بر تخت داد     | چون اندر چون او ندارد بیاد  |

از این ابیات بخوبی ثابت می‌شود که فردوسی همواره در پی آشنایی با پادشاهی بزرگ بوده که شاهنامه خود را بنام وی کند و آخر کار قرعه بنام محمود افتاد. گویا این امر در شصت و پنج یا شصت و شش سالگی شاعر حدود سال «۳۹۴» یا «۳۹۵» اتفاق افتاد. در این روزگار

فقر و تهیدستی را به نهایت رسیده و ضیاع و عقار مورث خود در راه نظم حماسه ملی ایران از دست رفته بود.

نخستین نسخه منقوش شاهنامه شهرت بسیار یافته بود و طالبان از آن نسخه‌ها برداشتند و با آنکه پدید آورنده آن شاهزاده پیری گزیده بود و تهیدستی بر او نهیب می‌زد، هیچیک از بزرگان و آزادگان با دانش که از منظمه زیبایش بهره‌مند می‌شدند در اندیشه پاداشی برای آن آزاده مرد بزرگوار نبودند در حالی که او نیازمند یاری آنان بود و می‌گفت:

|                               |                            |
|-------------------------------|----------------------------|
| چو بگذشت سال از برم شصت و پنج | فزون مردم اندیشه درد و رنج |
| به تاریخ شاهان نیاز آمدم      | پیش اختر دیر ساز آمدم      |
| بزرگان و با دانش آزادگان      | نشستند بکسر سخن رایگان     |
| نشسته نظاره من از دورشان      | تو گویی بام پیش مزدورشان   |
| جز احسنت ازیشان نبد بهره‌ام   | بگفت اندر احسانتشان زهرام  |
| سر بدره‌های کهن بسته شد       | وزان بند روش دل بسته شد    |

در چنین حالی بود که دلالتان تبلیغاتی محمود ترک زاد به اندیشه استزاده از شهرت

دهقان زاده بنیادین طمس افتادند. و او را به صلوات جزیل محمود، که برای گستردن نام و آوازه خود به شاعری داد، امیدوار کردند و بر آن داشتند که شاهنامه خود را که تا آن هنگام بنام هیچکس نبود، بر اسم او در آورد. او نیز پذیرفت و بدین ترتیب یکی از ظلمهای فراموش ناشدنی تاریخ انجام یافت. فردوسی باز به تجدید نظم و ترتیب و تنظیم نهایی شاهنامه و افزودن داستانهای نو سروده بر آن، مت گمارد و به مدح محمود غزنوی در موارد مختلفی از آن پرداخت و نسخه دوم شاهنامه را در سال ۴۰۰ - ۴۰۱ هجری آماده تقدیم به دستگاه ریاست و سلطنت محمودی شد. فردوسی از ارتکاب این اشتباه آن دید که می‌بایست! بدین گونه که پس از ختم شاهنامه آنرا از غزنین به لموس برد و به محمود تقدیم کرد و خلاف انتظاری که داشت مورد توجه و محبت پادشاه غزینی قرار نگرفت و با آنکه بنا بر روایت مختلف پادشاه غزنوی تعهد کرده بود که در برابر هر بیت یک دینار بدو بدهد بجای دینار درهم داد و این کار مایه خشم دهقان بزرگ منش طوس گردید. نانچه بنابر همان روایت همه درهم‌های محمود را به حماسی و ققاعی بخشید! علل اختلاف فردوسی و محمود بسیار است و مهمترین آنها اختلاف نظر آن دو بر سر مسائل سیاسی و برادری و دینی است.

فردوسی در شاهنامه بارها بر ترکان تاخته بود و حال آنکه محمود ترک زاده بود و سرداران او همه ترک بودند. و این و فرزندش فقط با «تاجیکان» به پارسی سخن می‌گفتند و با این احوال طبعاً تحمل دشمنی با پارسی به اباء و اجداد او برایش دشوار بود. بدتر از همه اینها فردوسی شیعه بود و مانند سنی‌ها و سنیان در اصول دین به معتزلیان نزدیکی داشت و بالاتر از اینها مشرب فلسفی او هم از جانی جان شاهنامه آشکار است. اما محمود دشمن هر شیعه و کشنده و بردار کننده هر معتزلی و هر فلسفی مشرب بود. او سنی متعصب و کرامی خشک خام‌اندیشی بود و فقط با خام‌اندیشانی دین‌دردا زبان به تأیید اعمالش در خراسان و ری و هندوستان می‌گشودند سر سازگاری داشت نه با زاده مرد درست‌اندیشه آزاد فکری چون فردوسی که از پشت آزادگان و بزرگان آمده بود.

فردوسی این آزاده مرد ناگهان حربه تکفیر را بالای سر خود برد و تهدید شد که به جرم الهاد در زیر پای پیلان ساییده خواهد شد. پس ناگزیر از دام بدگروخت از غزنین به هرات رفت و با اسماعیل و راق پدر ازرقی شاعر پناه پرد و شش ماه در آنجا ماند. آن مرد پنهان بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و بازگشتند و چون فردوسی ایمن سدا از هرات به طوس و

از آنجا به طبرستان نزد پادشاه شیعی مذهب باوندی آن دیار بنام «سپهبد شهریار» رفت و بدو گفت که در این شاهنامه همه سخن از نیاکان بزرگ تو می‌رود، بگذار تا آنرا بنام تو کنم. لیکن او از بیم بیغمی و درازان بود و بدین کار تن در نداد. بعد از این حوادث فردوسی از طبرستان به خراسان بازگشت. آخرین سالهای نومییدی و ناکامی خود را به تجدید نظرهای نهایی در شاهنامه و بعضی افزایشها و تغییراتی آن گذراند تا به سال ۴۱۱ هجری در زادگاه خود «باز» درگذشت و در باغی که یک او بود مدفون گردید، و همانجا مزار اوست.